آقای اسدالله صفری

۱۳۸۵/۱۰/۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جنگ نظم و نثر
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۱۹۲

خطی ۱۸۰۲۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

[illegible]

هو

از نسیم [illegible] نور رویت گنبد گردون باد — هست خلق جهان [illegible] یا امیر المؤمنین
آنچه عیسی از نفس میکرد در [illegible] بود و بس — از لب معجز نمایت یا امیر المؤمنین
خاطر مجموع شو [illegible] خاطر اگر کند — وصف [illegible] یا امیر المؤمنین
با همه پایه عقل کل تا [illegible] راه — زیر [illegible] رایت یا امیر المؤمنین
کرسی [illegible] از عرش برین [illegible] — کی [illegible] یا امیر المؤمنین
گر نبودی [illegible] الغفران [illegible] — روی [illegible] یا امیر المؤمنین
مدح [illegible] ذات تو باید گفت و بس — کیست تا گوید ثنایت یا امیر المؤمنین
آنچه تو شایسته ای از روی عز و جاه — کی تواند [illegible] خدمت یا امیر المؤمنین

ما همه از [illegible] لطف [illegible] میکنیم
ای همه [illegible] یا امیر المؤمنین

فهم [illegible] عزت کار ترا — کافرینش [illegible] مقدار ترا
ای که [illegible] قضا موقوف فرمان [illegible] — دور [illegible] فلک [illegible]
آفتابی کاسمان [illegible] اقبال اوست — [illegible] ماه [illegible]
چشمه کوثر محیط آفرینش قطره ایست — قطره [illegible]
پیر مکتب خانه ابداع [illegible] جبرئیل — با همه [illegible] کاطفال [illegible]
هر کجا در مجمع قرآن [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

آنچه [illegible] جهان [illegible] — [illegible]
[illegible] — مرغ [illegible] بر بام ایوان [illegible]
[illegible] جهان [illegible] سال و ماه — روز و شب [illegible]
[illegible] نیاز — با دل [illegible]

در [illegible] دشتی
[illegible] دشتی

[illegible] مقام — [illegible] حرام
[illegible] — [illegible] مقام
آفتاب آسمان [illegible] امیر المؤمنین — والی ملک ولایت حاکم دار السلام
[illegible] — حاکم [illegible] حلال و حرام
[illegible] جهان — [illegible] تمام
[illegible] جان — [illegible] تو نام
[illegible] آفتاب [illegible] — [illegible]
[illegible] — تاج [illegible]
آنچه [illegible] سلیمان [illegible] — [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] تقدیر قضای — [illegible]
[illegible] — [illegible] خاتم
[illegible] مصطفی [illegible] — [illegible] ایمان [illegible] و السلام
[illegible] — [illegible]

تم تم

هو

گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب — تا ابد [illegible] بودی دم عرب
ای [illegible] زبان مصطفی — [illegible] جان [illegible] مصطفی
[illegible] دهان — تا [illegible] دهان مصطفی
ای [illegible] مصطفی [illegible] — [illegible] مصطفی
[illegible] — [illegible] بوستان مصطفی
[illegible] — از [illegible] آسمان مصطفی
[illegible] راه — [illegible] آستان مصطفی
[illegible] ممکن است — [illegible] مصطفی
[illegible] کرده ام — [illegible] زبان مصطفی
[illegible] — ای [illegible] زبان مصطفی
از زبان خلق [illegible] — [illegible] بیان مصطفی
[illegible] — [illegible] خاندان مصطفی

[illegible]
[illegible] مصطفی

روی [illegible] — [illegible]
ای [illegible] یا امیر المؤمنین — [illegible] یا امیر المؤمنین
گردنان [illegible] — [illegible] یا امیر المؤمنین
[illegible] — [illegible] یا امیر المؤمنین
[illegible] — روز [illegible] یا امیر المؤمنین

بسم الله توکلت علی الله
بسم الله ما شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

صفای وقت در بیغاره کرمان چه میخواهی | گهر در رشته رنگ لعلان چه میخواهی
برون از عالم رنگست اگر طی است | تو ده دل از بهار و خزان چه میخواهی
نکرده جمع دل خود بسان غنچه از هم ریخت | فراغ بال در این بوستان چه میخواهی
برهنه رزق تو بر آسمان نوشته خدا | تو از زمین بکاسه نان چه میخواهی
نکرده [illegible] ... ران دان | باین شعور تو از بوستان چه میخواهی
نمیتوان بشستن عشق داغ عالم را | ز آفتاب قیامت امان چه میخواهی
ز آسمان و زمین [illegible] روز | چه داده بزمین ز آسمان چه میخواهی
غبار لازم ... صائب
امان ز حادثه آسمان چه میخواهی

وله

خنده در ... سرا و عمر ... | گذرد ... عمر تو غافل ما ...
در سر ... سنگ ... را | تو نه آن دانه ... که در ... طلب ...
از لطافت ... و آب و تاب | آفتاب ... سر با مهتاب
چون گلوی شیشه موج باده ... را | میتوان دید ... کردن او بیحجاب
حلقه‌ها در گوش خورشید قیامت میکشد | نیست ... چون ماه نو پا در رکاب
عاقلان ... داده تن | چشم روز ... افتاب
نیست ... عشق را | روی آتش را ... کباب
از گریبان ... سر بیرون کند | هر که صائب ... افتاب

عاشق ... را از گردش دوران چه باک | موج دریا دیده را از شورش طوفان چه باک
کشتی بی ناخدا را بادبان لطف خداست | موج از خود رفته را از بحر بی پایان چه باک
... تدبیر عقل | سیل بی زنهار را از ... میدان چه باک
نیست ... از غبار ... آگاه را | پرتو خورشید را از خانه ویران چه باک
نیست در کنعان ز یوسف دور بوی پیراهن | ... چه باک
میبرد همت برون از ... جان پاک را | روح بالادست را از عالم امکان چه باک
... | ... دیوان چه باک
... | ... چه باک
... | ... دامان چه باک
... | ... چه باک
... | یوسف ... را از ... زندان چه باک
... آزاده را | ... چه باک
... | ... چه باک
... | ... چه باک
... | صائب آزاده را از ... چه باک
... آسوده است

[illegible]

شد استخوان ز دوری ... مرا | باری ... مرا

در ... به بوی ... | هر چند ... آرد هما مرا

... | ... زمانه ... غذا مرا

... | ... جدا مرا

... | چون غنچه ... مرا

در ... | ... ما

[illegible]

صائب ...

[illegible]

[illegible]

میرزا صادق دست غیب

هر که آمد گل ز باغ زندگانی چید و رفت | آمد ... چند ... و رفت

... | هر که آمد ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

... | چند روزی آمد ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

... | ... و رفت

صائب آمد ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... کشور ... چلبی ... درویش

... موضع خوانی ... رفت ... خاک ...

[illegible]

سنه ... بعد الالف

[illegible]

ملک زاده بند قند و شکر بهمایان بجز استخوان ندهند عقل گفت این حدیث نشنیدی هر که رایی دهند آن ندهند

زخط مصفی گر رویی یار پیدا کرد
زداغ حسن گر لاله زار پیدا کرد
زخط آینه حسن گرد ...
...
اگر بآب ... عالم را
نمی توان چو ... پیدا کرد
...
چو زلف ... شد ...
کز راه حرف ... پیدا کرد

[illegible]

في ثواب خدمة العيال

ورد في جامع الاخبار عن امير المؤمنين ع قال دخل علينا
رسول الله ص وفاطمة جالسة وانا انقي العدس من العدس
قال يا ابا الحسن قلت لبيك يا رسول الله قال اسمع مني
ما اقول الا من امر ربي ما من رجل يعين امرأته في
بيتها الا كان له بكل شعرة على بدنه عبادة سنة
صيام نهارها وقيام ليلها واعطاه الله من الثواب مثل
ما اعطاه الصابرين وداود النبي ويعقوب وعيسى
يا علي من كان في خدمة العيال في البيت ولم يأنف
كتب الله اسمه في ديوان الشهداء وكتب له بكل يوم و
ليلة ثواب الف شهيد وكتب له بكل قدم ثواب حجة
وعمرة واعطاه الله بكل عرق في جسده مدينة في الجنة
يا علي ساعة في خدمة العيال في البيت خير من عبادة الف
سنة والف حجة والف عمرة وخير من عتق الف رقبة
والف غزوة والف مريض عاده والف جمعة والف جنازة
والف جائع يشبعهم والف عار يكسوهم والف فرس يوجهه
في سبيل الله وخير له من الف دينار يتصدق على المساكين
وخير له من ان يقرأ التورية والانجيل والزبور والفرقان
ومن الف اسير اسر فاعتقها وخير له من الف بدنة يعطي
على المساكين ولا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه في الجنة
يا علي من لم يأنف من خدمة العيال دخل
الجنة بغير حساب يا علي خدمة العيال
كفارة الكبائر ويطفي غضب الرب
ومهور حور العين وتزيد في الحسنات
والدرجات يا علي لا يخدم العيال
الا صديق او شهيد او رجل يريد الله
به خير الدنيا والاخرة



۱۶۲

۱۵۸۰	۱۵۹۴	۱۵۹۳	
۱۵۸۱	[illegible]	۱۵۹۰	۱۵۹۰
۱۵۹۰	[illegible]	۱۵۸۰	۱۵۹۰
۱۵۹۷	۱	۱۵۹۰	۱۵۹۷

كله اللهم اني اسئلك من اسمائك باكبرها وكل اسمائك كبيرة اللهم اني اسئلك
باسمائك كلها اللهم اني اسئلك بعزتك كلها من عزتك باعزها وكل عزتك
عزيزة اللهم اني اسئلك بعزتك كلها اللهم اني اسئلك من مشيتك بامضاها
وكل مشيتك ماضية اللهم اني اسئلك بمشيتك كلها اللهم اني اسئلك
من قدرتك بالقدرة التي استطلت بها على كل شيء وكل قدرتك
مستطيلة اللهم اني اسئلك بقدرتك كلها اللهم اني اسئلك من علمك بانفذه
وكل علمك نافذ اللهم اني اسئلك بعلمك كله اللهم اني اسئلك من قولك
بارضاه وكل قولك رضي اللهم اني اسئلك بقولك كله اللهم اني اسئلك
من مسائلك باحبها اليك وكلها اليك حبيبة اللهم اني اسئلك بمسائلك
كلها اللهم اني اسئلك من شرفك باشرفه وكل شرفك شريف اللهم اني
اسئلك بشرفك كله اللهم اني اسئلك من سلطانك بادومه وكل سلطانك
دائم اللهم اني اسئلك بسلطانك كله اللهم اني اسئلك من ملكك بافخره وكل
ملكك فاخر اللهم اني اسئلك بملكك كله اللهم اني اسئلك من علوك
باعلاه وكل علوك عال اللهم اني اسئلك بعلوك كله اللهم اني اسئلك من
منك باقدمه وكل منك قديم اللهم اني اسئلك بمنك كله اللهم اني اسئلك
من آياتك باكرمها وكل آياتك كريمة اللهم اني اسئلك بآياتك كلها اللهم

اني اسئلك بما انت فيه من الشأن والجبروت واسئلك بكل
شأن وحده وجبروت وحدها اللهم اني اسئلك بما تجيبني حين اسئلك
فاجبني يا الله

نقلت من كتاب انيس الصالحين

هرکسی را حاجتی باشد باید که متوسل شود بحضرت صاحب الزمان تا آن حاجت بر آید و طریق توسل بآن حضرت
که بعد از ... بحضرت ائمه معصومین ... یا خاک پاک ... عریضه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

اشهد انك قتلت في سبيل الله وانك حي مرزوق وقد خاطبتك في حياتك
التي لك عند الله عز وجل وهذه رقعتي وحاجتي الى مولانا صاحب الزمان
عليه السلام فسلمها اليه وانت الثقة الامين
بسم الله الرحمن الرحيم كتبت يا مولاي صلوات الله عليك
مستغيثا وشكوت ما نزل بي مستجيرا بالله عز وجل ثم بك
من امر قد دهمني واشغل قلبي واطال فكري وسلبني بعض لبي
وغير خطير نعمة الله عندي اسلمني عند تخيل وروده الخليل

وتبرأ مني عند ترائي اقباله الي الحميم وعجزت عن دفاعه حيلتي وخانني
في تحمله صبري وقوتي فلجأت فيه اليك وتوكلت في المسئلة لله جل ثناؤه
عليه وعليك في دفاعه عني علما بمكانك من الله رب العالمين ولي
التدبير ومالك الامور واثقا منك في المسارعة في الشفاعة اليه
جل ثناؤه في امري متيقنا لاجابته تبارك وتعالى اياك باعطائي
سؤلي وانت يا مولاي جدير بتحقيق ظني وتصديق املي فيك في امر كذا وكذا
فيما لا طاقة لي بحمله ولا صبر لي عليه وان كنت مستحقا
له ولاضعافه بقبيح افعالي وتفريطي في الواجبات التي لله عز وجل
فاغثني يا مولاي صلوات الله عليك عند اللهف وقدم المسئلة لله عز
وجل في امري قبل حلول التلف وشماتة الاعداء فبك بسطت النعمة
علي واسئل الله جل جلاله لي نصرا عزيزا وفتحا قريبا فيه بلوغ الآمال
وخير المبادي وخواتيم الاعمال والامن من المخاوف كلها في كل حال
انه جل ثناؤه لما يشاء فعال وهو حسبي ونعم الوكيل في المبدء والمآل

چون خواهی کسی را بر خود مهربان کردانی بستان پاره چوب ... و آبنوس و در آتش
افکن تا بسوزد که مقصود حاصل کردد چون حاجت بر آید آتش را در زمین پاک دفن کن
که آزموده است مرة بعد مرة [illegible]
[illegible]

دیگر چون تبت را معکوس نوشته بر کاغذی کبود و بر پای کنجشک بندد و از دروازه
شهر بیرون کند آنکس از آن زمین آواره شود
صفت علی که بیهوشی آورد کوشت کوسفند بی چربی را شرحه نموده ...
بر ... ساخته ... در کوزه سفال کرده در سرکین اسب دفن کند
تا کرم شود پس کرمها را در شیشه کرده بکذارد تا خشک شود
در وقت استعمال یک جو از آنرا با یک جو افیون ساییده
دیگری در طعام هر که بدهد
بیهوش کردد

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ
وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ
مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ

یکی ترش و یکی شیرین   یکی چرب و یکی شور است
یکی نادان یکی دانا   یکی بینا یکی کور است

معول بر یاد الغفار

بسند بسیار معتبر وارد شده است که حضرت امام رضا ع فرمود که این دعائیست
که حضرت امام محمد باقر ع در سحرها میخواندند و میفرمودند که اگر مردم بدانند
عظمت این دعا را نزد خدا و سرعت اجابت را و اهرآئنه بشمشیر برای طلب
این دعا با یکدیگر قتال کنند و اگر سوگند یاد کنم که اسم اعظم خدا در این
دعاست راست گفته ام پس چون این دعا را بخوانید باهتمام تمام و تضرع بخوانید
و از غیر اهلش پنهان دارید و دعا اینست اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ بَهائِكَ
بِاَبْهاهُ وَكُلُّ بَهائِكَ بَهِيٌّ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِبَهائِكَ كُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ
مِنْ جَمالِكَ بِاَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمالِكَ جَميلٌ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِجَمالِكَ كُلِّهِ
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ جَلالِكَ بِاَجَلِّهِ وَكُلُّ جَلالِكَ جَليلٌ اَللّٰهُمَّ
اِنّي اَسْئَلُكَ بِجَلالِكَ كُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِاَعْظَمِها
وَكُلُّ عَظَمَتِكَ عَظيمَةٌ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّي
اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِاَنْوَرِهِ وَكُلُّ نُورِكَ نَيِّرٌ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِنُورِكَ
كُلِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِاَوْسَعِها وَكُلُّ رَحْمَتِكَ واسِعَةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ كَلِماتِكَ بِاَتَمِّها
وَكُلُّ كَلِماتِكَ تامَّةٌ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِكَلِماتِكَ كُلِّها اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ
مِنْ كَمالِكَ بِاَكْمَلِهِ وَكُلُّ كَمالِكَ كامِلٌ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِكَمالِكَ كامِلٌ

۸

سواد رس و عنوان آن نیز مجهول … اجهت اطف نقل کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

مضر بنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا

ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا

… الذین یحادون الله ورسوله اولئک فی الاذلین کتب الله لاغلبن

انا ورسلی ان الله قوی عزیز انا لا …

…

نقله صاحب

گویم شب و روز این سخن را | صد لعنت به زنوبه قول زن باد
این طایفه هوش چه بلند ارشد | از بسکه به بند بلا دارند
قتامه سگ پیره شوند ۵ | ابلیس لعین امیر …
گر زنگ به روی ایم ببینند | از حسرت … دیگر به میر رند
آنانکه نگفت به دو دو … دارند | نه اهل … هوش
گویند که نو … جاده | خانم که به رو بیم امام زاده
هر کوچه بیاید بنا دکانی | از بهر نگاه او چنین چراغی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاکل مشکین به دوشش [illegible]
گفت ای شیدای حال مجنون من
کیف حال القلب [illegible] الفراق

وز نگاهش [illegible] عالم سوخته
وی [illegible] عشق مقتول من
کنفس الرجال لا یطاق

[illegible]

کیف ضعف القبیل [illegible] المنام

[illegible]

تا بکی در چاه طبعی سرنگون
یوسفی یوسف بیا از چه برون

فی طریق العشق انواع البلاء
ایها الصب اصبر [illegible] المبتلا

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ

[illegible]

نان و حلوا چیست [illegible]
[illegible]

چند باشی بهر این حلوا و نان
[illegible]

[illegible]

تا عزیز مصر ربانی شوی
وارهی از جسم و روحانی شوی

[illegible]

نان و حلوا چیست [illegible]
[illegible]

بهر این حلوا و نان [illegible] تو
[illegible]

حکایت العابد [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

نان و حلوا چیست [illegible]
[illegible]

[illegible]

نان و حلوا چیست [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

در بیان مذاهب اهل تصوف [illegible]

[illegible]

مثل دکان ستر راه اند و این مکان بدترین خلق اند و سزاوار لعن و مستوجب قتل اند

فرقه پنجم حالیه اند و این طایفه را مذهب آنست که دست زدن و رقص کردن و سماع و دف

و شعر و سرود شنیدن را حلال میدانند و این نیز خلاف مذهب شیعه است و عقل سلیم [illegible]

فرقه ششم حلولیه اند و این قوم را اعتقاد آنست که روی شاهدان و پسران صاحب جمال دیدن

و صحبت و نزدیک کردن با ایشان و رقص و شادی کردن [illegible] و میگویند صفات خدا [illegible]

وقت سماع بر ایشان ظاهر میشود و از حوران بهشت [illegible] میرسد [illegible]

[illegible] است فرقه هفتم حوریه اند و این قوم را مذهب آنست که میگویند در محل سماع [illegible]

و صحبت حوران بهشتی بر ما نازل میشوند [illegible]

[illegible] غسل کنند و این مذهب محض کفر است فرقه هشتم واقفیه اند و این قوم را مذهب آنست که میگویند

شریعت [illegible] و خدا را بدلیل نمیتوان [illegible]

[illegible] فرقه نهم متجاهلیه اند و این جماعت [illegible]

مذهب آنست که لباس ابریشمین و زربفت [illegible] مباح میدانند [illegible]

[illegible]

اللهم اجعلني

يا الله يا الله يا الله يا الله

عليه السلام

میر فضل الله

بسکه با هر ناکسی خوردم نمک
گشت مجروح استخوانم تا برک

ای برادر با کسی الفت مکن
مردم عالم دروند مانند چه سک

میر فضل الله

هنری نیست گر اقدار ایا هالی
هنر انست گر بقد عملش پیدا کنی
تا توانی تو میان ارباد رفیقی
گر بود دشمن چه بهتر [illegible]
تا نفس [illegible]

میر افضل الله

گر زلیخا مدتی هجران کشید
با وصال یوسف مصری رسید
[illegible] گوهرا
یک گل [illegible] شیرین بچید

میر فضل الله

انسان [illegible] باشد
یا رب چه [illegible] حیات باقی باشد
[illegible] لب
[illegible] ساقی باشد

از سر از خود آینه دارت داده اند
بسکه اندر آینه از بهر جهانت داده اند
تو شتر چون [illegible] بسته اند
هر کجی چون [illegible] بهارت داده اند
[illegible] طفلان چون [illegible]
گر برای [illegible] عبارت داده اند
دیگری دارد [illegible] خوار
گر چه در [illegible] داده اند
در کف [illegible] غنچه دلها [illegible]
این دم گرمی که چون باد بهارت داده اند
میتوان [illegible] خود را [illegible]
کوثر [illegible] چشم [illegible] داده اند
چند چون [illegible] دام تا [illegible]
حلقه چشمی [illegible] عبارت داده اند
چون [illegible] از تو عذر [illegible]
باد پای [illegible] جان [illegible] داده اند
گر چه [illegible] دیوار تنی
رخصت جولان برون [illegible] داده اند
بال [illegible] بسته اند
شکر [illegible] داده اند

ای که شوق [illegible] کنند
شبنم [illegible] آفتاب [illegible] سفر کنند
معراج [illegible]
آن [illegible] کنند
پیچیدن [illegible] عشق
خونش [illegible] کنند
چون [illegible] دل [illegible] جمع کرد
جای ستم بخلق خدا بیشتر کنند
در خلوت دلست تماشای [illegible]
صایب چگونه سر ز گریبان بدر کنند
غرور [illegible] افزون [illegible]
رم آهوی [illegible] باشد
بجیرانی توان شد کامیاب [illegible] خوبان
از [illegible] گلشن [illegible] کرد [illegible]

کند از باغ بیرون [illegible] صنوبر را
در [illegible] جلوه [illegible] باشد
در آغوش [illegible] می کند عاشق
[illegible] بیرون [illegible] باشد
نسازد [illegible] حوادث [illegible] را
عمارت چون [illegible] باشد
بغیر [illegible] زندگانی را
چو [illegible] که منزل مختصر باشد
[illegible] رنگ دیگر [illegible]
[illegible] باشد
شکسته جام [illegible]
خزان [illegible] در بهار باید دید
مقام عرض [illegible] میان دریا نیست
چو موج [illegible] در کنار باید دید
خراب [illegible] محکم را
ز روزن نظر اعتبار باید دید
هر از روز قیامت [illegible]
بروی مردم عالم [illegible] باید دید
کجاست فرصت [illegible] صایب
بروی کار [illegible] کار باید دید

منسوب از ارباب جهان را

نفس آتش بی کین تسخیر کردن

چون شد زهر عادت مضرت بخشد

[illegible]

بود ... اهل سعادت

[illegible]

به تیغی توان کند بنیاد غفلت

[illegible]

سپهسالار شرع گل آرایش را

که آتش کند نرم پشت کمان را

[illegible]

اگر چون صدف پاک ... را

که آیینه چشم آیینه دان را

طریقه ختم آیه مبارکه ...

[illegible]

خواندن آیة الکرسی ...

[illegible]

یاد رخ [illegible] در دل نهان [illegible] داریم ما — [illegible] جاودان داریم ما
[illegible] مردم [illegible] از دل کرده ایم — ساده لوحی بین [illegible] آب نهان داریم ما
همت [illegible] دلیل ماست هر جا میرویم — قوت [illegible] چون تیر از کمان داریم ما
[illegible] جان [illegible] ما [illegible] — زندگانی چون هما از استخوان داریم ما
قسمت ما چون کمان از صید [illegible] — هر چه داریم از برای دیگران داریم ما
گرچه صایب [illegible] از نقد جهان
[illegible] در کاروان داریم ما

آه عالم سوز را در سینه دزدیدن چرا — برق را [illegible] پوشیدن چرا
در میان [illegible] داری [illegible] — [illegible] فرو چیدن چرا
[illegible] گر از تو [illegible] — دست [illegible] افسوس مالیدن چرا
از حباب [illegible] — [illegible] چرا
[illegible] — [illegible] چرا
[illegible] — [illegible] چون [illegible] چرا
[illegible] صایب [illegible] — [illegible]
[illegible] چرا
[illegible] — خواب سنگین [illegible] تیغ [illegible] ترا
[illegible] — حلقه [illegible] ترا
[illegible] — میتوان [illegible] ترا
[illegible] — حلقه ها

حلقه ها در گوش سرو از طوق قمری میکشد — [illegible] سرو خرامان ترا
گرچه [illegible] صایب [illegible]
[illegible] مشهور خواهد کرد دیوان ترا

[illegible] مطلبها — که باشد [illegible] دامن [illegible]
[illegible] غافل — ندارد [illegible] غیر بارها
[illegible] — که خار از [illegible]
[illegible] — که چون خورشید طالع شد نهان گردید کوکبها
[illegible] — که [illegible] آن [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible]
چنین [illegible] اطفال خواهد شد جنون من
[illegible] خواهد ماند مکتبها
[illegible] دیدن
[illegible] — خط [illegible] رشته [illegible] لبها
[illegible] کرد
کسی [illegible] مطلب [illegible] — از آن صایب [illegible] مطلبها

[illegible] را — [illegible] را
[illegible] — از آب [illegible] دام [illegible] را
[illegible] — [illegible] خانه را
وحشت [illegible] خود [illegible] خلق
صایب [illegible] روزگار ما
[illegible] زمانه را

زهی [illegible] — بجنگ [illegible] بها
[illegible] آسمان کردی — [illegible] شوق چشم [illegible]
[illegible] — [illegible] قالبها
[illegible] مطلب — [illegible] مطلبها
[illegible] — سیاه [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] دیوانها
اگر [illegible] بود [illegible] عنوانها — [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] مغروران — اگرچه صورت [illegible] گریبانها
[illegible] مجنون — [illegible] دامنها
حیات جاودان [illegible] — که دارد [illegible] سلیمانها
گلستان [illegible] — که [illegible] ها
[illegible] دل — [illegible] بیابانها
[illegible] — [illegible] خوانها
[illegible] — [illegible] مژگانها
چنان از [illegible] صایب [illegible] در عالم
که مرغان [illegible] گلستانها

ای [illegible] مژگان تو در چشم گلستان خارها — [illegible] در بازارها
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] رها
[illegible] — وقت آن آمد که [illegible] بازارها
[illegible] — [illegible] گفتارها
[illegible] — [illegible] دارها
[illegible] — [illegible] بیمارها
[illegible] روی کار
گر چنین عشق حقیقی [illegible]
[illegible] صایب [illegible] گفتارها

مجذوب
در [illegible] چون — [illegible] غنیمت [illegible]
[illegible] — تا چون [illegible]

[illegible]

در بیان عقاید

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا

الحمد لله الذی سقانی فاروانی واعطانی فارضانی وعافانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا [illegible]

[illegible] قال ان الله عز وجل [illegible]

[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء ثلاثتهم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات [illegible]
سبحانه وتعالى عما [illegible]
[illegible] الغفور الرحيم [illegible]
بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]
[illegible] لا حول ولا قوة الا بالله [illegible]

[illegible]
[illegible] في نفسي فاعصمني من ذلك [illegible]
اعتصمت بك يا رب من شر ما اجد [illegible]
[illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible]

[illegible]

اللهم [illegible] الشيطان الرجيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

عن الله تعالى من [illegible]

زكى وطاب ومن [illegible]

وطاب [illegible] ان ادخل النار من عصاه وان [illegible]

وان اطاعني وادخل الجنة من اطاعه وان عصاني

[illegible]

بعد بعلم رسس برادران بنگر که چو رشید ... گر که بیان دراز کاتب آن ... [illegible]

[illegible]

بعد بعلم رسس برادران بنگر که چو رشید ... گر که بیان دراز کاتب آن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام

[illegible]

وطاق را

وطاق را [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسامی خلفای بنی امیه و مدت دولت نود و یکسال بود

۱ معاویة بن ابو سفیان ۱۹ سال ۳ ماه ۱ یوم	۲ یزید بن معویة ۳ سال ۹ ماه	۳ معاویة بن یزید ۴۰ یوم ۳ ساعت
۴ مروان حکم یکسال ۹ ماه ۵ یوم	۵ عبدالملک بن مروان ۲۱ سال ۱ ماه و یوم	۶ ولید بن عبدالملک ۹ سال ۷ ماه ۷ یوم
۷ سلیمان بن عبدالملک ۲ سال ۹ ماه ۵ یوم	۸ عمر بن عبدالعزیز بن مروان ۲ سال ۵ ماه ۹ یوم	۹ یزید بن عبدالملک ۴ سال ۱ ماه ۱ یوم
۱۰ هشام بن عبدالملک ۱۹ سال ۹ ماه ۱ یوم	۱۱ ولید بن یزید بن عبدالملک ۱ سال ۲ ماه ۲ یوم	۱۲ یزید بن ولید بن عبدالملک ۶ ماه ۲ یوم
۱۳ ابرهیم بن ولید بن عبدالملک ۲ ماه ۱۰ یوم	۱۴ مروان بن محمد بن مروان ۵ سال	

[illegible]

[illegible]

اسامی خلفا

١ ابو العباس ٢ ابو جعفر منصور
٣ مهدی ٤ هادی ٥ هارون الرشید
٦ محمد امین ٧ مامون الرشید ٨ معتصم بالله ٩ الواثق بالله
١٠ متوکل علی الله ١١ المنتصر بالله ١٢ مستعین بالله ١٣ معتز بالله ١٤ المهتدی بالله
١٥ المعتمد علی الله ١٦ المعتضد بالله ١٧ المکتفی بالله ١٨ المقتدر بالله
١٩ القاهر بالله ٢٠ الراضی بالله ٢١ المتقی بالله ٢٢ المستکفی بالله ٢٣ المطیع لله
٢٤ الطائع لله ٢٥ القادر بالله ٢٦ القائم بامر الله ٢٧ المقتدی بامر الله ٢٨ المستظهر بالله
٢٩ المسترشد بالله ٣٠ الراشد بالله ٣١ المقتفی لامر الله ٣٢ المستنجد بالله ٣٣ المستضیء بامر الله
٣٤ الناصر لدین الله ٣٥ الظاهر بامر الله ٣٦ المستنصر بالله
٣٧ المستعصم بالله

[illegible]

١

قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك سبيلا وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا

[illegible]

لِيَعْ ... [illegible] ... بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي [illegible] ...

... وَمَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ [illegible] ...

... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ... [illegible] ...

يَا رَحِيمُ ... [illegible] ... الْقَاهِرُ ... [illegible] ...

لِيَعْ [illegible] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ... [illegible] ...

لِيَعْ الْوِلَادَةِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ... كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ... [illegible]

لِيَعْ [illegible] وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ صَدَقَ [illegible]

لِيَعْ [illegible] ... سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي ... [illegible]

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ... [illegible]

لِيَعْ الْفَتْحِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ... أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ... [illegible] ... قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ ... [illegible]

لِيَعْ الثَّامِنَةِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ... [illegible]

... [illegible] ...

لِيَعْ [illegible] ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... [illegible] ... عَلَى اللَّهِ ... [illegible]

... [illegible] ...

لِيَعْ الرَّكْبَةِ ... [illegible] ...

لِيَعْ الْعَوَاقِبِ ... [illegible] ...

... [illegible] ... صَدَقَ

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم [illegible]

الحي القيوم بديع السموات والارض [illegible]

[illegible] من جميع جرمي وظلمي [illegible]

[illegible] اربعين مرة [illegible]

رب زدني علما [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

لنزع الصبيان [illegible]

وعن بعض [illegible] على الله [illegible]

حسبنا الله [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] ربنا [illegible]

[illegible]

[illegible] قل يا ايها الكافرون [illegible]

للعين وان يكاد الذين كفروا [illegible]

رب ادخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق

واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا [illegible]

[illegible]

[illegible] واصحابه [illegible]

مباركا [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

ما شاء الله لا قوة الا بالله [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وان كان في الارض فاخرجه وان كان بعيدا فقربه وان كان قريبا فيسره [illegible]

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم

ان الدين عند الله الاسلام وما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ومن يكفر بايات الله فان الله سريع الحساب

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب

هو

امن الرسول بما انزل اليه من ربه
والمؤمنون كل امن بالله وملئكته وكتبه
ورسله لا نفرق بين احد من رسله وقالوا
سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير
لا يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت
وعليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا
او اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته
على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة
لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولينا
فانصرنا على القوم الكافرين ان الله وملئكته
يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا
صلوا عليه وسلموا تسليما لا يستوي اصحاب
النار

النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون
لو انزلنا هذا القران على جبل لرايته خاشعا
متصدعا من خشية الله وتلك الامثال نضربها
للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي لا اله
الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم
هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام
المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله
عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات
والارض وهو العزيز الحكيم

[illegible]

هو
بسم الله الرحمن الرحيم

استغفر الله استغفر الله استغفر الله استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي
القيوم واتوب اليه استغفر الله من جميع ما كره الله اللهم اني استغفرك
على ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت من معصيتك واستغفرك
من الذنوب التي لا يغفرها غيرك وما يطلع عليها سواك ولا يسعها الا
حلمك ولا ينجي منها الا عفوك واستغفرك من كل يمين سلفت مني
فحنثت بها عندك وانا ماخوذ بها واستغفرك يا لا اله الا انت سبحانك
اني كنت من الظالمين واستغفرك يا عالم الغيب والشهادة من كل سيئة
عملتها في بياض النهار وسواد الليل في ملاء وخلاء وسر وعلانية وانت
ناظر الي اذا ارتكبتها واتيت بها من العصيان يا حليم يا رحيم يا كريم
واستغفرك يا لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين واستغفرك
لكل سنة من سنن سيد المرسلين وخاتم النبيين نبيك محمد صلى الله عليه وآله تركتها عمدا
او سهوا او جهلا او تهاونا او قلة مبالاة بها وانا معاقب بها واستغفرك
لكل فريضة وجبت علي في سواد الليل واطراف النهار فتركتها عمدا
او خطا او سهوا او تهاونا او قلة مبالاة بها وانا معاقب بها
واستغفرك يا لا اله الا انت وحدك لا شريك لك سبحانك رب العالمين
لك الحمد ولك الملك انت حسبنا ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير
غفرانك

غفرانك ربنا واليك المصير وصلى الله على محمد وآله اجمعين
بعدد من صلى عليه وبعدد من لم يصل عليه برحمتك وصل على محمد
وآله كما تحب وترضى ان يصلى عليه وصل على محمد وآله كما ينبغي
الصلوة عليه وصل على محمد وآل محمد كما امرتنا بالصلوة عليه
وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وسلم تسليما كثيرا كثيرا

اللهم ارحم غربتي وآمن روعتي ... وصل وحدتي وآنس وحشتي ...
[illegible]

يا عفو يا ودود اغنني
بحلالك عن حرامك وبطاعتك
عن معصيتك وبفضلك عمن
سواك برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

ما شاء الله [illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible]

محمد [illegible] النبي [illegible]

[illegible]

قال [illegible]

[illegible]

کسی کرو لبک کردن یام
سال لطیف کرم بطرام

اگر میبود بدیمیو
تو ازاد کردن او حدیمیو

منقبت

منقبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جزو وظیفة العمال

والفطر ... عند القعود وانا ادنی فی ...

[illegible]

ودنیته او رجل یرید الله ...

فی الاخشع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يقولون ان انا [illegible] وانا مصلحة الاجابة والله اعلم

يقولون ان [illegible] وانا مصلحة الفلاح والله اعلم

يقولون ان الجهال [illegible] وانا مصلحة الجهال والله اعلم

اسان [illegible] نفسيان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سر خصم تو نبینه بیابانش دم تیغ تا قیامت به ... نرسد دست اجل

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

منقبت

[illegible]

[illegible]

تو تا زمستی خوشه چینی افتی … زخویش وصله چینی افتی
از جهان کی سرانجام و سرانجام ندارد [illegible] … اگر [illegible] جهان دگر بمی افتی
ساز عیب هنرهای ذاتی خود را … اگر زداد کیسه هنر بمی افتی
زهیچ خیز بهیچ صدف گوهر تو [illegible] … چرا برون ز صدف چون گهر نمی افتی
زمو سپیدی تو راه اجل سفیدی کرد … تو سیخ [illegible] سفر نمی افتی
ستاره تو از آفت زود سر کرد تو … [illegible] چون گهر نمی افتی
عقیق از خراش جگر آمد نام … چرا بفکر خراش جگر نمی افتی
اگر تو [illegible] نکرده در زنجیر … بیای [illegible] چون شرر نمی افتی
[illegible] … چرا بپای [illegible] نمی افتی
چرا کم [illegible] … چرا بفکر [illegible] نمی افتی

چند در ایام گل [illegible] … در بهار [illegible]
حسن [illegible] از زر دنیا آب است … نیست زردی جهان [illegible]
نام اگر نیکست [illegible] … در طلسم [illegible]
خانه خاکستری [illegible] … عشق [illegible]
خنده کردن [illegible] … خانه [illegible]
آب صاف [illegible] صائب [illegible]
[illegible]

چرا [illegible] … چرا [illegible]
[illegible] … چرا [illegible]
زبان [illegible] … اگر [illegible]
بروشنایی [illegible] … اگر [illegible]
نسیم صبح [illegible] … [illegible]
[illegible] جهان [illegible] … چرا [illegible] نظر [illegible]
[illegible] … که هیچ [illegible]

ویرانه را بسیل عمارت نگرده است … الا عبث خرابی [illegible] میکنی
چون [illegible] خراب میکنم … آهنگ [illegible] میکنی
همت [illegible] … بالین [illegible] خواب میکنی
اول [illegible] وزبان خود از توبه پاک کن
صائب اگر نصیحت احباب میکنی

صحنی [illegible] … [illegible] میکنی
[illegible] … پرده [illegible] میکنی
قهر خود را در لباس لطف [illegible] … [illegible] میکنی
[illegible] … [illegible] میکنی
[illegible] … [illegible] میکنی
آه [illegible] … آرزو [illegible] میکنی
[illegible]
[illegible] میکنی

شرم بادت [illegible] … بازیچه [illegible] طفلی
اگر [illegible] طفلی … تلخی [illegible] طفلی
در عالم مکافات [illegible] … هر چند [illegible] طفلی
در [illegible] … شیری [illegible] روزگار طفلی
شد [illegible]
[illegible] هنوز باقیست
هر چند [illegible] صائب بهار طفلی

یکی چند [illegible] دارد کسی … این [illegible] دارد کسی
اعتمادی نیست [illegible] … چند [illegible] آتش و آب و هوا دارد کسی
عمر [illegible] … از [illegible] دارد کسی
مطلب [illegible] … [illegible] دارد کسی
خار [illegible] خواب [illegible] … آتش [illegible] دارد کسی
[illegible] … وقت [illegible] دارد کسی
وقت [illegible] … [illegible] دارد کسی
[illegible] … این [illegible] دارد کسی
بی تکلف [illegible] … [illegible] دارد کسی
هر که با حق [illegible] … نیست [illegible] دارد کسی
میوه [illegible] … چون [illegible] دارد کسی
[illegible] … [illegible] دارد کسی

[illegible] … [illegible] میکنی
در پیری [illegible] می ناب میکنی … [illegible] آب میکنی
موی سفید گشت و هنوز [illegible] … بیدار [illegible] خواب میکنی
از تو [illegible] باده میخوری … بالین [illegible] میکنی
در [illegible] … پس [illegible] میکنی
سر رشته حیات [illegible] … زخم [illegible] میکنی
در ماه [illegible] باده روشن میکند … وقت تو [illegible] ناب میکنی
موی سفید [illegible] … تعمیر [illegible] میکنی
[illegible] میکنی خراب

زهی [illegible] دار … [illegible] داری
[illegible] … اگر [illegible] داری
[illegible] … چرا [illegible] داری
سپهر [illegible] … اگر [illegible] داری
مکن [illegible] … در [illegible] داری
[illegible] … ولی [illegible] داری
زبان [illegible] … عبث [illegible] جهان داری
[illegible] … عبث توقع رزق [illegible] داری
برات رزق تو [illegible]
[illegible] صائب
[illegible] داری

ای [illegible] گلستان دگر … در [illegible] تابان دگر
بیقراری [illegible] … [illegible] دگر
[illegible] … نقل [illegible] دگر
از [illegible] … [illegible] دگر
از [illegible] … [illegible] دگر
صبر [illegible] … [illegible] مغیلان دگر
[illegible]
[illegible] پریشانی دگر

ای خرام آبچوان کرده رفتار تو … رقص فانوس فلک از شعلهٔ دیدار تو

خط از خال و خط چشمت از مژگان خون بود [illegible] … آیه [illegible] رحمت نازل از مصحف رخسار تو

از شمار بیقراران تو گر آگه نیستم … گل بیچی از غنچه جیب است در گلزار تو

انجمن بیدار کن دل را که چون فرمان رسد … خاک را بیدار دل سازد دل بیدار تو

از سویدای دل ما ای فلک غافل مشو … بر سر این نقطه جولان میکند پرگار تو

عقدها بیهوده سر در جیب فکرت برده اند … چون تو نی با هیچکس بیرون کند از کار تو

کیست صایب تا نگردد محو در اول نگاه
شد چو عالم محو در آیینه رخسار تو

در برون رفتن از بزم زندگی کاهل مشو … نیستی حضار اگر با انجمن اهل محفل مشو

جسم را تعمیر کن چندانکه حجاب دل نگردی … چون بلبلی راه بردی واله محمل مشو

میرسد چون عطسه [illegible] تمهید [illegible] … از سر انجام سفر در پیش غافل مشو

میزان [illegible] بلا [illegible] ابلیس را … زینهار از حملهٔ این [illegible] بیدار مشو

عزت طفلانه میخواهد دلت کامل مشو … هرکجا آیی به تکلیف خرد غافل مشو

تا ز روشن رهروان باری توان برداشتن … زینهار از کاهلی بار دل منزل مشو

سعی کن تا در دل دریا توانی جای کرد … نیست موج سبک سر عود در ساحل مشو

تا توانی جز موج دریا کشیدن در کنار … چون خس و خاشاک محو جلوهٔ ساحل مشو

آسمان نقد ترا صد [illegible] … [illegible] فطرت خرج آب و گل مشو

چیست بخت سبز تا از آسمان خواهی کسی … زان بهار بیخزان قانع [illegible] حاصل مشو

میشود بار [illegible] باد صبا خاکستر … [illegible] بهار چون پروانه در محفل مشو

فربهی از خون مردم [illegible] باریک آورد … همچو ماه نو بنور عاریت کامل مشو

میکند در ساختن بی خانه تکلیف عقل … عزت طفلانه میخواهد دلت کامل مشو

نیست صایب [illegible] آرزو را [illegible]
پیش [illegible] فرمان پذیر آرزوی دل مشو

برآمد از پس کوه آفتاب آهسته آهسته

بساغر نقل کرد از خم شراب آهسته آهسته … که خواهد خورد خونم چون کباب آهسته آهسته

فریب روی آن [illegible] که او خوردم بدانستم … [illegible] چشمش بهیچ خواب آهسته آهسته

ز لیلی پرده افسانه با آن حال خود گفتم … برافکن از عذار خود نقاب خط آهسته آهسته

کباب نازک از آتش بهموار میخواهد … دل پر علت میکرد دگر آب آهسته آهسته

سرابی را که [illegible] معمار کس … که میریزد [illegible] آب آهسته آهسته

[illegible] پر کینه دشمن را حوالت کن … که سیر زد سنگ را لعل آفتاب آهسته آهسته

مکن تعجیل تار از عشق زنگی بر کند کارت … که از دل امید باد شباب آهسته آهسته

[illegible] از نسیان روز آخر [illegible] … که گرد داغ در میخانه شراب آهسته آهسته

حبابی [illegible] اشک [illegible] میکنند ظاهر
دلی [illegible] باهم وحدت [illegible]
شکست این گنج از موج سراب آهسته آهسته

امروز خانه بصفای دل تو نیست … گر روشنی ز دیدهٔ عبرت کش ده

داغ ندامت است سر انجام رنگ و بو
صایب چه همچو بوی گل و رنگ باده

غرق اگر شهر شود پروا نمیدارد کسی … همچو موج اندیشه از دریا نمیدارد کسی

مریم خاموش عیسی انگشت را آورد … با لب گویا [illegible] لب گویا نمیدارد کسی

باد صحرای صبا چون گرد خاک [illegible] … سر ز تیغ زبان پروا نمیدارد کسی

نیست ممکن چون صدف گنجینه گوهر شود … تا نظر بر عالم بالا نمیدارد کسی

جز خط تسلیم [illegible] سیر کرد منتهی … ساحل دیگر در [illegible] دریا نمیدارد کسی

لطف حق ما را ز دنیای دنی دارد دریغ … ورنه دنیا را دریغ از ما نمیدارد کسی

تن به پیچ و تاب ده صایب که چون موج سراب
اختیار خود در ین صحرا نمیدارد کسی

[illegible] عجب [illegible] آن [illegible] … همین بکشتن من تیغ بر میان بندی

ترا که [illegible] تیغ بکیفیت زهر آلود … چه لازم است که شمشیر بر میان بندی

ز تلخ گویی [illegible] عیش عالمی تلخست … [illegible] زبان بندی

در [illegible] که گل [illegible] روی [illegible] … در وصال [illegible] گلستان بندی

به جرم [illegible] … [illegible] شبستان بندی

چه نیست رنگ و [illegible] صایب
در [illegible] افتاده آشیان بندی

روزگار رنگ کے

ز رشک خصم خوشحالی ندامت برده‌اند — زینهار از هر نسیم الماس مجنون مکن
تاج دریایی که از سیلاب گرد حباب — چون ز خود کشته مرا اندیشه‌ای مجنون مکن
عشق نرم آلوده پیدا از خود می‌کند — از غزالان گرد خود شیشه چون مجنون مکن
جوی مسیحا پای همت بر سر گردون گذار — خویش را در خم حصاری همچو افلاطون مکن
هر عرض احباب [illegible] — زندگی با مردم عالم بیک قانون مکن
شعله را در ارمغانی بهتر از فانوس نیست — از دهن چون مار هر عیب زبان بیرون مکن
می‌نشیند زود در کل کشتی سنگین رکاب — تکیه بر سیم و زر بسیار چون قارون مکن
زرد رو از برگ ریزان ندامت می‌شوی — روی خود را از شراب [illegible] گلگون مکن

میشود دست در کف طفلان غریب
از سواد شهر صائب [illegible] هامون مشق

از سر ایام سفر غافل نمی‌باید شدن — دل نهاد عمر مستعجل نمی‌باید شدن
در طریق شوق می‌باید گذشت از برق و باد — همسفر با مردم کاهل نمی‌باید شدن
عرض ره بر طول افزودن طریق عاقل است — همچو میزان بر طرف مایل نمی‌باید شدن
تا بود باد دست و بغل رفتن چو موج — خشک بر یکجای چون ساحل نمی‌باید شدن
تا برد با جوان [illegible] — در شکست هیچ صیدی مایل نمی‌باید شدن
کشتی نوحست صاحب درد را [illegible] — دلگران از صحبت مشکل نمی‌باید شدن
ناخنی تا هست در کف آه دردآلود را — مرد را خوردن نمی‌کامل نمی‌باید شدن
نیست غیر از خوردن دل روزی ماه تمام

همچو یار طرح آخر عندلیبان تو — بار [illegible] کردن اهل هوس خواهد شدن
آن لب میگون که آب خضر از وی می‌چکید — ناگوارا چون شراب نیم رس خواهد شدن
در خزان با امید بهار دلسنگین تو
بر مراد صائب آتش نفس خواهد شدن

گوهر یکتا [illegible] مشو
ز طلب به چون کسان مهمان مشو — حاک [illegible] جو عرض ابر [illegible] مشو
میتوان گشتن بجوی آب آتش [illegible] — تا نفس [illegible] مشو
خوش [illegible] — ز [illegible] آینه [illegible] مشو
تا نه [illegible] — چون [illegible] مشو
[illegible] — حاضر [illegible] مشو
جلوه کردن [illegible] — [illegible] حیران مشو
[illegible] — [illegible] مشو
[illegible] — مستعد [illegible] مشو
[illegible]
[illegible] مشو
زیر بار [illegible] — قبله [illegible] تو

دعوی آزادگی بر طاق میباید گذاشت — چون صنوبر زیر بار دل نمی‌باید شدن
شکر نا کامی بنا کامان مدارا کردنست — غافل از ناکامی سائل نمی‌باید شدن
حسن لیلی معنی و الفاظ رنگین محملست — پیش لیلی در الدعمل نمی‌باید شدن
شمع را هنگام آتش [illegible] — گرم در آرایش محفل نمی‌باید شدن
چون سبکروحان قدم در راه می‌باید گذاشت — دلگران از دوری منزل نمی‌باید شدن
میکند زنگار در یکدم سیاه آیینه را — همنفس با مردم جاهل نمی‌باید شدن
حرف حق [illegible] می‌باید شنید — پیرو اندیشه باطل نمی‌باید شدن
گوهری جز عقل [illegible] — طالب دنیای بیحاصل نمی‌باید شدن
[illegible] هوشمندی [illegible] — از شراب عقل لا یعقل نمی‌باید شدن
ملک دل آباد مردم [illegible]
صائب از یاد خدا غافل نمی‌باید شدن

عاقبت این مرغ وحشی [illegible] خواهد شدن — بالو [illegible] خواهد شدن
[illegible] — از جهان [illegible] خواهد شدن
چون گل [illegible] — از خزان [illegible] خواهد شدن
از [illegible] در میدان [illegible] فولاد تو — عاقبت [illegible] خواهد شدن
تیغ [illegible] خط سبز از میان خواهد کشید — روزگار [illegible] خواهد شدن
آن لب [illegible] — روزی [illegible] خواهد شدن
[illegible] داغ دار — زخم تیغ زبان [illegible] خواهد شدن
زهر در پیمانه [illegible] خواهد کرد خط — [illegible] خواهد شدن

مسند بر [illegible] ی تو — آن [illegible] تو
[illegible] نیست — یارب [illegible] تو
شرم تو گفتم از خط [illegible] — یک [illegible] تو
دایم بروی دست دعا [illegible] — هرگز [illegible] تو
گر بشنوی از [illegible] میشود
صائب [illegible] برای تو

بیگانه [illegible] — هر چون [illegible] آشنایی تو
فارغ [illegible] — [illegible] تو
پیمانه که دست تو [illegible] — [illegible] برای تو
آب خضر [illegible] — [illegible] تو
[illegible] — [illegible] تو
خط [illegible] — دادم [illegible] تو
هر صبح آفتاب [illegible] — از دست [illegible] تو
بیگانه [illegible] — [illegible] آشنایی تو
[illegible] — [illegible] برای تو

گر نیست عالم را ز شوخی [illegible] | آسمان جنبید بر خود از زمین تا سر زدم
در عقیق بی‌نیازی [illegible] | ساغر خود را [illegible] چشمه کوثر زدم
در نقاب تاک روی دختر رز شد کبود | بس که بر پیمانه سنگ توبه ساغر زدم
[illegible] | چون کباب از [illegible] آتش جگر زدم
اخگر افسرده‌ام مرده خاکستر است | ورنه [illegible] آتش خود دم [illegible] زدم
قفل وسواس خرد اوقات ضایع میکند | از جنون آتش [illegible] قفل زدم
آرزومندی ز عمرم [illegible] | دست بشستم ز آرزوها [illegible] زدم
[illegible] | از رگ تلخی مگر نقب بر شکر زدم
در صف آزادگان چون [illegible] طرف کلاه | [illegible] چون سرو دم [illegible] زدم

هر قدر صائب ز با اندیشه دریا خیمه‌ام
چون حباب از ساده‌لوحی خیمه دیگر زدم

بسته ترسم [illegible] خط دست بهم | کار زنجیر کند مور چو پیوست بهم
مژه بر هم زدن یار تماشا دارد | که [illegible] دست دو گریبان [illegible] بهم
[illegible] صد پاره ما | که [illegible] زلف توان بست بهم
مگذر از صحبت یاران موافق زنهار | رشته موم [illegible] شمع چو پیوست بهم
زلف او فتنه و خط آفت جانست و بلا | آه از آن روز که این هر دو دهد دست بهم

مگذر از چاشنی شهد خموشی صائب
که ز شیرینی آن رخنه لب بست بهم

تا بشیرین [illegible] روزگار زندگی | نفس را قانع [illegible] باید ساختن
[illegible] دل [illegible] عشق | شیشه را [illegible] باید داشتن

[illegible] صائب [illegible]
خاطر [illegible] منظور باید داشتن

[illegible] آسمان [illegible] گران | [illegible] شد گران
ما سبکروحان [illegible] شهادت [illegible] | [illegible] حیات جاودان [illegible] گران
[illegible] عالم [illegible] | [illegible] کاروان [illegible] گران
هر سری [illegible] درد | [illegible] میهمان [illegible] گران
بی‌هوا [illegible] بار | کار [illegible] بادبان [illegible] گران
[illegible] عشق غیور | میهمان [illegible] میزبان [illegible] گران
صحبت [illegible] | درد [illegible] گران
[illegible] | در بهاران [illegible] گران
[illegible] | موج [illegible] آب روان [illegible] گران
[illegible] دولت اقبال [illegible] | [illegible] استخوان [illegible] گران

یاد [illegible] صائب [illegible] خاطر نازک کند
[illegible] آسمان باشد گران

بیکشش نتوان برون از قید دنیا آمدن | [illegible] بالا آمدن
بیکمند جذبه خورشید علاقه عشق | چون [illegible] شبنمی بیرون ز دریا آمدن
[illegible] صاف شد [illegible] رفت | نیست ممکن [illegible] بالا آمدن
درد [illegible] یافت | در حریم عشق نتوان بی‌محابا آمدن
[illegible] | از سواد [illegible] باید [illegible] آمدن
[illegible] میکند [illegible] | [illegible] تنها آمدن
هر که [illegible] تقصیر دارد [illegible] | نیست [illegible] عذر [illegible] آمدن

صائب [illegible]
تا توانی [illegible] بیرون آمدن [illegible]

[illegible] منظور باید داشتن | [illegible] باید داشتن
[illegible] | [illegible] منصور باید داشتن
[illegible] | درد و داغ عشق را مستور باید داشتن
[illegible] | [illegible] باید داشتن
[illegible] | در بهاران [illegible] باید داشتن
[illegible] | چون سلیمان [illegible] باید داشتن
[illegible] | در [illegible] مستور باید داشتن
[illegible] | [illegible] چراغ [illegible] باید داشتن
[illegible] | [illegible] باید داشتن

روز چون [illegible] آبروی دلبر یاد کن | شب [illegible] یاد کن
[illegible] | از [illegible] دلبر یاد کن
[illegible] | در حیات [illegible] یاد کن
[illegible] | [illegible] یاد کن
[illegible] | [illegible] یاد کن
[illegible] حرص را | [illegible] یاد کن
[illegible] | [illegible] یاد کن
[illegible] | از [illegible] یاد کن
[illegible] آب حیات | از [illegible] یاد کن

[illegible] صائب [illegible]
[illegible] دلبر یاد کن

شکوه [illegible] مکن | [illegible] مکن
[illegible] | [illegible] مکن
[illegible] | [illegible] مکن
[illegible] | [illegible] موزون مکن
[illegible] | [illegible] اکنون مکن
[illegible]

زخال عنبرین افزون ز زلف یار می‌ترسم	چه از مار و هم از مهره این مار می‌ترسم
بلای مرغ زیرک دام زیر خاک می‌باشد	ز تار سبحه این رشته زنار می‌ترسم
ازان چون شبنم گل خواب در چشمم نمی‌آید	که از چشم تماشایی به [illegible] می‌ترسم
[illegible] ز خونبار رگ آن نرگس بیمار می‌ترسم
[illegible]
میاد ایمن ز خواب آلوده را دنبال بیداری	[illegible]
ز خواب غفلت صیاد ایمن نیستم برجان	[illegible]
[illegible]
زبس نامردمی از چشم مردم دوستان دیدم	[illegible]
سر شک گرم را در پرده دل میکنم پنهان	[illegible]

[illegible]

رشته الفت که او سنگ فلاخن را شکست	هر نفس در دست میخواهم که [illegible] کنم
[illegible]	دست چون [illegible] کنم
چشم آهو [illegible]	[illegible] کنم
هستی دارم که [illegible] از در دلها [illegible]	[illegible] کنم
[illegible] در مقام گفتگو
میتوانم [illegible] کنم

زبان شور گشت تلخ آب شیرین را	[illegible] ازین مردم
[illegible] ازین مردم
[illegible] ازین مردم
[illegible] ازین مردم
[illegible] ازین مردم

[illegible]

صبح در خواب عدم بود که بیدار شدیم | سینه‌ها صاف ... [illegible]
نشکفد آمدن ما همه از معنی قدس | دل ز خال تو ندیدیم که گرفتار شدیم
حاصل ما [illegible] | لنگر [illegible] شدیم
عالم بی‌خبری [illegible] | حیف [illegible] شدیم

[illegible]

بتپیدی آرزوی [illegible] بخوان | عنکبوت [illegible] بخوان
سر حلقه [illegible] | جامی [illegible] بخوان
مشکلان [illegible] | منکر [illegible] مشکل بخوان
هیچ عیبی [illegible] | از زمین [illegible] بخوان
عیب [illegible] | [illegible] بخوان
[illegible]

نتوان گرفت روزی هم از دهان هم | مرغان نمی‌کنند غلط آشیان هم
چون برنمی‌کند حادثه از هم نمی‌روند | جمعی که بسته‌اند میان در میان هم
ارباب ظلم تقویت یکدگر کنند | اهل فرقه‌اند از دل سنگین فسان هم
اصحاب سر ز هم پرده هم را نمی‌درند | هر چند آگهند ز راز نهان هم
در آسیای دایره چون گشت یکدگر | دارند رحم بس که دل مهربان هم
چشم زمانه سیر نگردد از نفاق | تا خلق توتیا نکنند استخوان هم
یکدلان ز کعبه و بتخانه فارغند | خاک مراد میشمرند آستان هم
در هر کسی حادثه با هم بسر برند | جمعی که چیده‌اند گل از بوستان هم
در روزگار حسن سلوک تو امتحان
صائب نکشد از ته دل مهربان هم

چند چون تن پروران تعمیر آب و گل کنیم | رخنه‌های چشم را محکم ز لخت دل کنیم
[illegible] | تا در این دریای بی‌ساحل گهری حاصل کنیم
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible]
[illegible]
تمام

الطاف [illegible] | از آب [illegible]
[illegible] | [illegible]
از دامن عشق تو بیرون ننهم پای | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چون صبح [illegible] | [illegible]
[illegible] | از سینه [illegible]
[illegible]
صائب [illegible]
چون غنچه از آن روز که دل بسته ... [illegible]
هر چند چون صدف [illegible] | نتوان ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
مانند تیغ [illegible]
[illegible]

[illegible]

اگرچه دست بتاراج دلی بر خویش کم دارد
میان سیه داری شوخ عادت دیگر دارد

ز مضمون لبانش هم عکس سر بر آرد
ز مژگان گرچه آن خط میان پرور دارد

اگرچه از حیا دارد نظر در جیب بی حرف
ولی مژگان چشمش را ز تنها خبر دارد

بهانه گم است این سبب میگریزد از دستش
اگر صد نسخه از خط رخ او آینه بردارد

سراسر میرود در کوچه باغ عمر جاویدان
قدر عنایی او را هر که در مد نظر دارد

بمیر بر مژگان و برخوان بکتابها را
بیاض گردن او هم قوم آشنایی کردارد

اگرچه موج خط از جا میبرد صائب
ولی لب سخندان بتان جای دگر دارد

نسخه صائب

دین بود آنکه مردم دنیا بر است
ورنه دین خویش را زاهد بدنیا میدهد

در مقام قرب سلطان از بزرگان خاموشی است
بحر با آن موج دارد از مهر بند

بیشتر از غنچه بنیاد جهان آرد گل
کشتی خود را از این دریا بی لنگر برآر

پیش بسیاران جلوه پایه اش خوابی شود
دم چه خواصون کرد ز گوهر برآر

داد ترا تبعیت چون ذو الفقار حیدر است
در جهاد نفس ای شمشیر جوهر برآر

حرص ما هر دو باز نمیشود اگرچه دست نقد
صبح ما گردیده پا در انتظار تیغ خویش

نسخه صائب

در راه از تو آدم بخت دل از کرد خلائق
سر رشته پیوند بود تا به موافق

پهلو نعمت است این جهان نیاز لطف
اینست سواد که با صحبت موافق

همت بدار از حرص تحمل عطا از دست
همت ز خلایق بطلب رزق ز خالق

این بیوه زن با قد آن لاف رعنایی
این جام بهر پیاله سر دارد با هیبت موافق

آگاه ز عیب و هنر خویش نگردد
تا چشم بپوشد کسی از عیب خلائق

هر روی کج بستر آسوده کی نکن
چون گوهر که کرد فتنه زبان بجنگ

پهلو نیست جوهر پا در بند زمان
از بسکه ریخت لعل و الماس بخاک

تا مستیان بزم ما بی سبب رفت باد
صائب هر که بر خود راه کار بخاک

دل تنگی جاوید نگهبانی عمر است
از ضعف خود رفت بتاراج فنا گل

مدت آمدن و رفتن ایام بهار
آنقدر نیست که گل بر رود ستاره زنم

شوخ آمد بکمر کج اگر داد اسلام
ز بستر چون دعا از سینه های پاک برخیزم

هر خار در زمین پا به بیگ دامن گل دست
زمین فیض عیب دامن خود دور گرفتیم

در راه میهمان نگرانست چشم ما
ما حلقه برون در خانه خود

در ما بغیر ما همه کس فیض میبرد
ازیکسان برق سیه خانه خودیم

[illegible]

تراز خواب غفلت کرد هم خویش جهان آخر
بکردی دست در روی تا زهر آن جهان آخر

اگر از نوبهاران برگ سبزی نیست در بارت
فلک زردی بیست آورده در ایام خزان آخر

جهان سکندران یکسر بهار زینت کاینه را
بی چراغی بر فروز از آتش این کوردلان آخر

ز نور عشق در وجود ذات جهان بمجمر
اگر کلکو ابروانت بسپی برف نان آخر

شکیب بیرا از اعتقاد فرصت کی داری
برآرید دل بکرد از آینه دلان آخر

مینا ایچه کرکان ای شبان پنجه داری
غبار کو سفندان کن برای امتحان آخر

خود را بجای چشم ترا بنشت از دو دان
بر چینه یک رای میبرد حرص این دکان آخر

بدوست مرکبر را جوشیدن کم کو ارا کن
چو صبر گشته بهر این دلبران آخر

سر آمد دلم سود و زیانی سرمایه عمرت
غم سرمایه چون تا چند از سود و زیان آخر

نفس آتشیان بهر ای افتادی مینایی
که بار زبان سو دل خوش در این آشیان آخر

بچون ماهیان شکار بینیان و برکان داری
چه مینایی که خواهد حلقه گرد این کمان آخر

بچون غفلت ار زمان بشب دست میدار
میبینه که خواهد شکسته شد این جهان آخر

تو کز اندیشه نام عمر آنچه بدان هم
لحد خواهد شد آخر گشتن تو سر گشتن از کران آخر

مراد خوش تر از شکر مراد خاک رہ جو
که با بهره چه خواهد هم خاک آستان آخر

اگر در کعبه نتواند رسید از گران جانی
مدد از دست صائب دامن سنگ نشان آخر

بلند شد ای غفلت بکام شراب آخر
بیا آتش سر آمد بر غافلان از رہ خواب آخر

بهر جویی کرد کشتی در محیط باده اندازد
سر خود در سر مینشد بچون حباب آخر

اگر در آتش افتد بال جمعیت فیض میکند
که کلک کرده در این تیغ در سر کلاب آخر

زکار افتد چون ظالم بال ظلم بیوند
که بال تیر مسکن دو پر و بال عقاب آخر

مکرر سکر دل از شهد شکر باشد
زند چشم تو سر انجام از خود در خواب آخر

طومار عمر طی شده و غافل نشسته ایم
در راه آمده ایم چو منزل نشسته ایم

با تیغ کرده و آسوده خفته ایم
بر موج تکیه کرده و غافل نشسته ایم

مشکل روان شود بتو شبنم خون ما
از بس میان مردم کاهل نشسته ایم

حیرت نگر که بر دم شمشیر آبدار
در انتظار جلوه قاتل نشسته ایم

از دیر و کعبه بی امید وار خویش
بوی شنیدیم روز و شب به در دل نشسته ایم

غفلت ما چه ظلم ازین بیشتر کند
در خون چشم مست تو غافل نشسته ایم

تو میتوانی ازین عجز کرم بینیم
صائب اگرچه تا بسر در گل نشسته ایم

آتش چه بیفتادنم تا چند بپا برخیزم
هر که افتاد بیا ام چند ز جا برخیزم

سرو تو کشتی به سر انجام وطن
بیچ طاقت نشستیم بیچه پا برخیزم

جان غفلت عمر صد قیامت بکند
این نه خویست که از دی صبا برخیزم

قدمی بر سر خاکم ز زیارت بکنار
تا ز خواب عدم آغوش کشا برخیزم

مرا کم کرده خط تا ختم این جا صائب
دیگر از کوی خرابات چرا برخیزم

سر آنکه رو بها تو رفا کرد ستخوانم
چه بارم آرد آن دیگر چه ز ادن بشم

اگر چه سایه ام منظور دولت و نحل دارد
برای استخوان گرسته دایم چون هما باشم

[illegible]

در کوی عشق ... جبرئیل را | بی گرد ... دلیل را
دل ... حال ... | حاجت ... جبرئیل را
خورشید ... راه زد | ... خلیل را
... | حاشا ... را
در بزم اهل ... | ... قال و قیل ما
... | ... شوکت اصحاب فیل را
... | صائب ... غزل ... را

[illegible]

صائب
... | ... را
... | ...
... | ...
... | ...

[illegible]

[illegible]

جان ... | ... محمل چرا
... | چشم حیران ... چرا
... | در ... چرا
کار ما ... | کار ... مشکل چرا
... | ... چرا
... | ... چرا
... | ... چرا
... | ... چرا

[illegible]

صائبا

غنچه ... خویش را | ... زبان خویش را
... | ... میان خویش را
... | ... خویش را
... آسوده شو | ... خویش را
... | ... خویش را
... | ... خویش را
... غربت
... خویش را

... مینا | ... مینا
... | ... گردن مینا
... | ... مینا
... | ... مینا

... ما | ... ما
... | ... ما
... | ... ما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکش ز حسرت تیغ خودم که تاب ندارم | ز هیچ جلوه دیگر همی حساب ندارم
بغیر از که بیست حرف حسبت دگر ندارم | دگر ز صیدگه بس ز هیچ باب ندارم
خوش شبم و دلم بیچاره گریه خانه کرده | امید که هر سر رات آینه و سراب ندارم
چرا خورم غم دنیا که نیز روزن آفت | چو باز گشت بدین منزل خراب ندارم
دلیل قطع امید آرام | ز غار سیاه ابر ز هیچ و تاب ندارم
مرا ازو به حساب بیش نفس دراز هرسان | که خون حساب و اندیشه از حساب ندارم
سا ز روی تو رشک از نگاه هنر مرم | که هیچ نام و مطلب چو آب ندارم
میان لولوی شبنم ز هیچ یاران | دریغ بساط که برده ای ز آب ندارم
زفلک صاحب سر ریاست بیهده گردون | چه شد که بر کرد قدح شراب ندارم

طریقه ختم یاسین جهت مقاصد

مجرب است بواسطه هر مطلب از مطالب مشروعه از روز اخلاص یسین قرآن بخوانند نابیک هفته برآورده میشود و بتجربه کرده و طریقش آنست که بعد از نماز صبح شروع در خواندن نماید و سه مرتبه بخواند و در وقت خواندن با کسی حرف نزند و روز یکشنبه ... مرتبه و دوشنبه هفت مرتبه و در سه شنبه ... مرتبه روز پنجشنبه نه مرتبه روز چهارشنبه یازده مرتبه روز پنجشنبه سیزده مرتبه روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر پانزده مرتبه بخواند و بعد از فراغ از خواندن چیزی تصدق نماید و در روز شنبه ... از شروع بخواندن غسل کند و شروع در خواندن دعا نماید ذکر کرده ابن ... شرح طویل ... آل محمد ... مورد ... از خوف اعادی بخواند ... هر مطلب که بخواند برآورده میشود بعد از نماز صبح ده بار بگوید افوض امری الی الله ... بصیر ... یا قوی یا غنی یا ملی ...

شود بیان طریقه اینست اول حمد وقتی نوبت بعد صلوات صد مرتبه بعد از آن سوره الم نشرح هفتاد و نه مرتبه بعد از آن سوره توحید یکهزار و یکمرتبه بعد از آن سر بسجده بگذارد و مطلب مشروع را طلب نماید از درگاه قاضی الحاجات که ان شاء الله مقرون باجابت خصوصا هر گاه با غایت خضوع و خشوع باشد نقل از ... محمد

لا الٰه الا ... تمسک ... و ... و حسب ... و ... از ... الاعظم ... ... [illegible]

بیاض منتخب ... جیبی کاه ... طمع کننده ... بمجلس